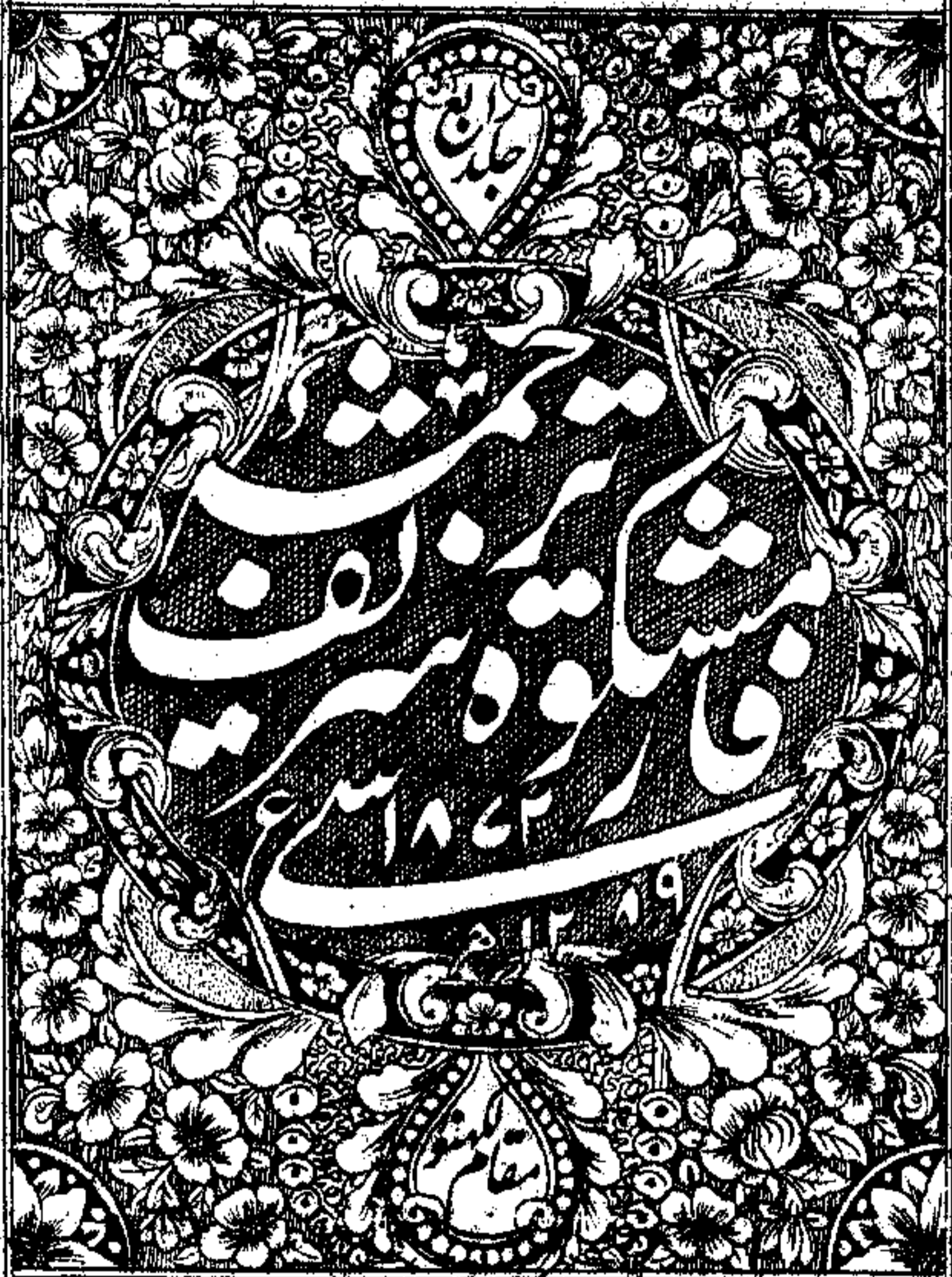


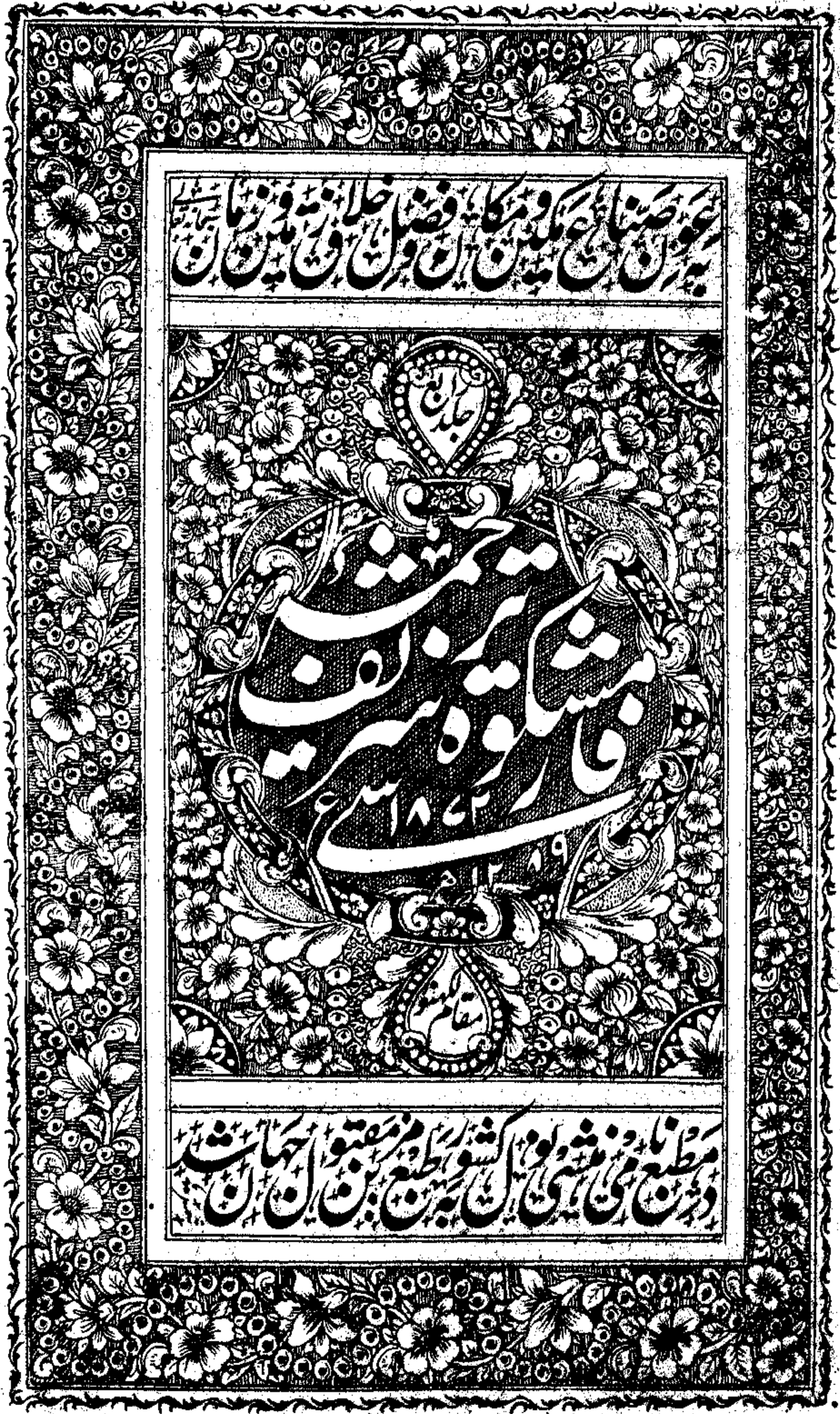
فهرس شوه اللغات ترجمه مشکوه شريف جلد رابع

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۲۶۵	باب فضائل سيد المرسلين صلى الله عليه وسلم	۲۲۸	باب الامل والحوص	۲	كتاب لااداب
۴۸۰	باب سمارالبنى صلى الله عليه وسلم	۲۳۳	باب تنجيات لئال والبر للطلاقة	الفيضا	باب السلام
۴۹۱	باب في اخلاصه وشامله صلى الله عليه وسلم	۲۳۹	باب التوكل والصبر	۱۷	باب الاستيذان
۵۰۳	باب المبعث وهدى الوحي	۲۴۸	باب الريا والسمة	۲	باب المصافحة والمعاينة
۵۱۵	باب علامات النبوة	۲۵۸	باب البكاء والخوف	۲۶	باب القيام
۵۲۶	باب في المعراج	۲۶۸	باب تغير الناس	۳	باب الجلود النوم والشمس
۵۴۱	باب المعجزات	۲۷۲	باب رواج سمات باب بنو	۳۷	باب لعطاس والتشاب
۵۹۲	باب الكرامات	۲۷۸	كتاب الفتن	۴۳	باب الاسلم
۵۹۸	باب فات النبي صلى الله عليه وسلم	۲۹۷	باب الملاحم	۵۳	باب البيان والشعر
۶۱۱	باب تسميات رواج باب بنو	۳۱۰	باب اشراط الساعة	۶۲	باب حفظ اللسان للفتنة
۶۱۳	باب مناقب قرئين و ذكر القبائل	۳۲۱	باب علامات الساعة و ذكر الرجال	۸۲	باب الوعد
۶۲۳	باب مناقب الصحابة رضی اللہ عنہم	۳۲۲	باب قصة ابن صياد	۸۷	باب المزاح
۶۲۸	باب مناقب ابى بكر الصديق رضی اللہ عنہ	۳۲۹	باب نزول عيسى عليه السلام	۹۰	باب لمفاخرة والعصية
۶۳۵	باب مناقب عمر رضی اللہ عنہ	۳۵۱	باب قرب الساعة	۹۷	باب البر والصلة
۶۴۳	باب مناقب ابى بكر وعمر رضی اللہ عنہما	۳۵۲	باب تقوم الساعة الا على شر اننا	۱۱۳	باب لشفقة والرحمة على الخلق
۶۴۷	باب مناقب عثمان رضی اللہ عنہ	۳۵۸	باب التفتيح في الصور	۱۳۱	باب المحب في الصدق من الصد
۶۵۳	باب مناقب هولاء الثلاثة	۳۶۱	باب الحشر		باب جامع من التماجر والتفاخر والتبا
۶۵۴	باب مناقب علي بن ابي طالب رضی اللہ عنہ	۳۷۰	باب الحساب لقصاص واليزان	۱۴۰	العورات
۶۶۲	باب مناقب لعشيرة رضی اللہ عنہم	۳۷۹	باب الحوض والشفاعة	۱۴۹	باب الحذر والتاني في الامور
۶۷۱	باب مناقب ابى البيت صلى الله عليه وسلم	۴۰۶	باب صفة الجنة والها	۱۵۵	باب لرفق والحيارون الخلق
۶۹۱	باب مناقب زواج النبي صلى الله عليه وسلم	۴۲۳	باب روية الصدق على	۱۶۳	باب لعصب والكبر
۶۹۶	باب جامع المناقب	۴۳۱	باب صفة النار والها	۱۷۱	باب انظم
۷۲۳	باب تسمية من سمى من اهل بدر	۴۳۹	باب خلق الجنة والنار	۱۷۶	باب الامر بالمعروف
۷۳۱	باب ذكر اليمين الشام ذكر اليمين القرني		باب بدر الخلق و ذكر الانبياء عليهم السلام	۱۸۷	كتاب الرفاق
۷۴۰	باب ثواب بزه الامنة	۷۴۱	والسلام	۲۱۲	باب فضل الفقراء

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



آدم را بصفت خود و موصوف کرد و انید اور البصافی که پر تو صفات کردید او نید پس کردید او را حی عالم قادر مدعی حکم سمیع بصیر یا اصناف
برای تشریح است چنانکه روح الله بیت الله یعنی پیدا کرد و بصورت جمیل لطیف مشتمله اسرار و لطافت که بقدرت کامله از زود خود بخشید
و ایجاد نمود و بعضی گویند که ضمیر راجع با آدم است یعنی پیدا کرد و آدم از ابتدا ای حال بشری و مخلوق بطول شخصیت ذراع نه چنانکه آدمیان را
که اول نظر باشد پس از آن مضمون بعد از آن صبی پس از آن مرد تمام یا بصورت خاصه او که نسوخته جامع است از جمله مخلوقات
چنانچه مخلوقی نیست که مثالی از آن در صورت وی نباشد و لهذا در عالم صغیر خوانند و تواند که برین تقدیر نیز صورت یعنی صفت باشد
یعنی پیدا کرد و بصفت خاص و حال مخصوص گاهی موصوف بعلم و گاهی بجهل و وقتی بصحیث و زمانی بقیام یا بصورت یعنی امر و شان است
که سبب و ملاک شد و مالک حیوانات و سخن کائنات آمد و بعضی گویند که ضمیر راجع به برادر یا غلام است که در حدیث آمده که چون بزنگی از شما
برادر خود را بیکه بر روی نزد در ردی دیگری آمده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم مردی را دید که بر روی غلامی نیز نزد فرمود بر روی
مزن زیرا که خدای تعالی پیدا کرد و آدم را بصورت وی یعنی پس صورت وی مکرم و معظم باشد گویا که گفته که این صورت از اولاد آدم
در صورت اوست پس از زود بر روی که اشرف اجزاست و اکثر جوهر است در دست اجتناب باید کرد و این مرد و وجه را تضعیف
و ذمیف کرده اند تا که در حدیث دیگر آمده خلق الله علی صورته اکثر الخلق و جواب داده اند که این حدیث نزد محدثان ثابت نشده
و الله اعلم فنانید میکند و به ثانی را این قول که طول استون ذراع و رازی قامت آدم شخصیت دست بود و ذراع بکسر ذال از طرف
مرفق تا طرف انگشت میانه و مرفق بکسر سیم و فتح فاء و بعکس نید ذراع در بازو و کذا فی القاموس پس این بیان پیدا کردن آدم است مبرور
یعنی پیدا کرد و ابتدا برین صورت و باین طول و بر تقدیر رجوع ضمیر با الله تعالی بیان صفت دیگر میشود و مراد ما انا اگر ضمیر راجع به با
چندان مربوطانی افتد که بجز در بیان واقع فافهم و تخصیص بیان طول بجز از جهت بودن اوست غیر متعارف میان آدمیان بخلاف
سائر صفات و مقدار عرض قیاس آن محلا معلوم میگردد و ظاهرا خلقه پس هنگامیکه پیدا کرد خدای تعالی آدم را قال اذهب فسلم علی
او کلمة التقریب خطاب کرد و الله تعالی مراد او گفت بر او پس سلام کن بر آن جماعت بعد از آن برای بیان جماعه مشار الیه گفت و هم
تقریر الملائکه جلوس در آنها که او را بر رفتن نزد آنها و سلام کردن بر آنها و مراد جماعه از و شنگان بودند نشسته و نفر رفت گروه مردم از
تا و اما در اینجا نیز همین مراد است و شنگان که نشسته بودند همین مقدار بودند یا مطلق جماعت مراد است اگر چه زیاده برین باشند و الله اعلم
فانتم با یسویونک پس بشنویم زیرا یا شنو که چه نوع توحید یعنی سلام میکنند ایشان را یعنی جواب سلام تو میگویند در اکثر نسخ اصول صحیح
است بحار مملو مفتوحه و نشد بر یا مضمومه از تحت و در بعضی صحیحونک بکسر جیم و سکون تخماینه و ضم با از جواب و توحید در اصل
شقوق است از حیثات یعنی احیا و تبقیه حیال الله میگویند یعنی نذر و باقی دارد و ترا خدای تعالی و یعنی سلام و ملک و بقائیز آید و در
احیایت بعد هم این معانی مراد و همیشه از فائزها توحید و توحید فدیته فرمود پس بدستی این کلمه که از طائفه بشنوی سلام تو و سلام
اولاد است و ذریه مشتق از ذر است یعنی نشر و پراگنده کردن معنی ذراری و مورچه را که ذره گویند هم از اینجا است قدس است
آدم بکسر حاء تعالی بران جماعه از ملائکه سلام کردن فقال پس گفت آدم السلام علیکم فقالوا لیسند و شنگان و جواب سلام و

اسلام عليك ورحمة الله قال قلت ان حضرت يار اوى فزادوه در حمة اللدس زياده كروند فرشته گمان آورده است
در جواب سلام آدم لفظ ورحمة الله را و اين ادب جواب و فضيلت آنست كه اگر يكى گويد اسلام عليك در جواب گویند
و عليك السلام ورحمة الله را اگر در سلام در حمة الله نيز گفته شود در جواب او گویند رحمة الله و بر كاته و در بعضى روایات
زياده و مغفرت نيز آمده و از اين حديث معلوم شده كه در جواب سلام اسلام عليك است چنانكه در عليك السلام و در
عبارت هیچ تفاوت نیست قال گفت آن حضرت بعد از بيان خلق آدم شصت ذراع فكل من يدخل الجنة على صورة آدم
و طول استون ذراع پس هر كه مى در آید بهشت را بر صورت آدم باشد و حال آنكه در ازی قامت وى شصت گز باشد باين
بلندی قامت و حسن و جمال كه آدم داشت در بهشت در آید اما در زخيان بر اربع و اقطع صور باشند چنانكه در ذان يكى مقدار
كوبى باشد قلم نيز اخلق تنقص بیده حتى الآن پس همیشه خلق يعنى آدميان كوتاه شوند بعد از آدم تا اکنون كه اين مقدار رسیده
و در عبارت تقدم و تاخير است يعنى آدم شصت گز قامت داشت بعد از وى آدميان روى يكو قاسمى نهادند باز چون
در بهشت در آید همچنان قامت بلند گردد كه آدم داشت متفق عليه ۲۰۰ و عن عبد الله بن عمر ان رجلا سأل رسول الله
صلى الله عليه وسلم رویت است از عبد الله بن عمر بن العاص كه مردى پرسید از ان حضرت اى الاسلام خير كذا ام
خصلت و آداب از خصال و آداب مسلمانى بهتر و فاضل است قال فرمود و اطعم الطعام و تقرئ السلام و خور اندين تو طعام را
و گفتن تو سلام را على من عرفت و من لم تعرف و آشنا و بيگانه اشارت است بچو دو تو اضع كه اصل صفات حميده و عمده خصال آن
كه در حيث رعایت آنها در معاشرت خلق و طبعى گفته تخصيص اين دو صفت بنسبت حال سائل است و لهذا اسناد كرد
بوى بلفظ خطاب انتهى يعنى گويا در سائل مسلى بصفه اين دو صفت در یافت و بروى رعایت و اهتمام بوجدان آنها اينها لازم تر است
و دليل برين وجه آنكه در احاديث ديگر صفات ديگر افضل خصال اسلام و شصت مثل گذاردن نماز شب چون مردم در خواب باشند
يا احسان و اگر ام همسايه و همان و امثال آن نسبت به كس هر چه كه اهم و دير بر همان ترغيب و تحريص فرمود و تقرئ بضم تاشق
اقر ابعنى خواندين است و نفع تا از قرأت نيز خوانده اند و معنى اين ظاهر تر است و با وجود آن ضم صبح خروج ترست اما معنى اقر ابعنى
خواندين سلامت خفای دارد و توجهش آنست كه چون سلام گفته باعث سلام بگردد و مسلك عليه را برز و سلام گويا بخواه انا ند
او را سلام را و بعضى گویند كه اگر سلام نيز بان قلم باشد اقرار مناسب است زيرا كه بخواند سلام كه كسب اليه را و الا قرأت مناسب
و از اين حديث معلوم گردد كه سلام از حقوق اسلام است نه حق صحبت و آشنايى و همچنين عبادت و مانند آن چنانكه در حديث نيز
باید متفق عليه ۲۰۰ و عن ابى هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم للمؤمن على المؤمن است خصال هر مسلمان از زنده مسلمان ديگر
شش خصلت ثابت است اگر چه در چوب نبو وليكن صحبت مبالند و تا كيد صينه و چوب آورد كه كله على است يهوده و اذ مرض على عبادت
كردنست و پرسيدن چون بيار شود مسلمانى عبادت شق است از خود كه معنى رجوع و باز گشتن است زيرا كه عايد رجوع ميكند بمرض و
مى آيد ز وى يا باز ميكرد و بوى و كرم پديد و شيد و اذامات و حاضر شدن بر مسلمان چون بپيرد براى نماز جنازه تشيع آن و دن

و بجهت اذاعه سوم اجابت کردن مسلمان چون بخواند برای طعام اگر مانعی نباشد مثل حضور بعثت با وجود منت و معاشرت و مسلم علیه السلام
 چهارم سلام دادن بروی چون ملاقات کند مسلمان را و سلام کند یعنی جواب سلام است ذکر نکردن دریا که وی واجبست و لازمست و
 بیشتر اذاعه عطر استخیر جواب گفتن بر بر یک است چون عطسه زدن مسلمان اگر احمق گوید و اگر تخمید نکند مستحق تهنیت نگردد و چنانچه باید در باب
 خود تهنیت بشین مجله و سینه جمله هر دو معنی جواب عطر است و عطر است تحقیق معنی این لفظ و احکام آن کرده شود انشاء الله تعالی
 اذاعه او شده و ششم نیکو ای کردنست مسلمان را در حضور و غیبت یعنی اگر حاضرست تملق و نفاق نکند و اگر غایب بود غیبت نکند
 و بدگوید و با هر کس حاضر او غایب نماند و نیک اندیش باشد و معنی نصیحت از اذاعه خیرست و در اصل لغت معنی خلوص آید
 و تحقیق معنی نصیحت در محل خود بیاید چون صاحب مصباح این حدیث را در فصل اول که برای حدیث صحیحین معتقد است آورده
 مؤلف میگوید که لم اجده فی الصحیحین نیافتم من این حدیث را در صحیح بخاری و مسلم و لانی کتاب الحمیدی و نه در کتاب حمید
 که جمع بین این صحیحین کرده است و لکن ذکر صاحب اجماع بروایت انسانی و لیکن ذکر کرده از صاحب جامع الاصول که کتب سته را
 جمع کرده است انسانی ۴۰ و عتبه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تدخلون الجنة حتی تؤمنوا و ذری آئید شما بهشت را تا آنکه
 ایمان بیارید و لا تؤمنوا حتی تحابوا و ایمان نمی آید و کامل نمیشود ایمان شما تا آنکه یکدیگر را دوست میدارید یعنی برای خدا و بعضی نسخ
 و لا تؤمنون آندهنون و موافق قاعده همینست لیکن و لا تؤمنوا بحیث مجانست و مقارنت حتی تؤمنوا و از برای تحصیل
 سبب شجایب فرمود که اولادکم علی شی آیاراه تمام شمارا بر کاری که اذاعه نمود و تحابیم چون بکنید آزاد دوست دارید یکدیگر
 و این صفت اینست که افشوا اسلام بنیکم فاشش و آشکار کنید سلام را میان خود و او از فاش کردن سلام همان باشد
 که سابقان گذر شد که بر آشنایگان سلام گوید یا بمعنی ظاهر کردن و بلند گفتن چنانکه بشنود آن کس که بروی سلام میکند
 که باعث پیدا آمدن دوستی است رواه مسلم و عتبه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یسلم الراكب علی الماشی باید
 که سلام گوید کسیکه سوار است بر آنکس که پیاده است و الماشی علی القاعد و سلام گوید آنکه راه میرود بر آنکه نشسته است و القاعد
 علی الکثیر و سلام گوید آنک بر بسیار متفق علیه و همین مضمونست این حدیث که ذکر کردیم و عتبه قال قال رسول الله صلی الله
 علیه وسلم یسلم الصغیر علی الکبیر و الماز علی القاعد و القلیل علی الکثیر رواه البخاری و گفته اند که این حکم نزد ملاقاتست
 یعنی چون دو کس ملاقات کنند حکم نیست اما اگر وارد گردند و بیاید یکی بر دیگری ابتدا ای سلام بر او است بهر حال خواه صغیر باشد
 یا کبیر قلیل بود یا کثیر و چون انس قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم مر علی فلان فسلم علیه متفق علیه انس میگوید که آنحضرت
 گذشت بر جماعه خردان پس سلام کرد بر ایشان و این غایت ثواب و شفقتست از آنحضرت که بر اهل عالم صلی الله علیه وسلم
 و جزاه عن المسلمین سیرا و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تبذروا الیهود و لا النصارى باسلام
 ابتدا بکنید یهود را و نه نصاری را باسلام یعنی اول شما بر ایشان سلام بکنید اما اگر ایشان اول سلام کنند جواب سلام ایشان بر وجهی که
 ایشان کرده اند بکنید و گفته اند که در جواب ایشان زیاده بر علیک یا علیکم نباید گفت و گفته اند که در جواب سلام کفار باید گفت

بدانکه بعضی از علما ابتدای سلام بر یهود و نصاری بجهت ضرورت یا حاجت تجویز کرده اند و هم چنین است حکم بشما که فاضل
 و اذا القيمة احد هم فی طریق و چون ملاقات کنید شما یکی از یهود و نصاری را در راهی فاضل کرده الی اذنیته پس مضطر و بیچاره
 گردانید او را بسوی مکانی که تنگ تر است از راه یعنی غلبه کنید چنانکه میگوید و تنگ گرد و راه بروی برای انهار غرت و شوکت
 اسلام و در بعضی جوامعی نوشته که مراد مضطر گردانیدن امر کردن است تا یکسو شود و میانه راه را بگذارد و راه مسلم را بر او
 عین این است

قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اذا سلم علیکم ایسود چون سلام میکند بر شما یهود و فاشما بقول الله سم السام علیک
 فقل و علیک پس نگوید یکی از ایشان مگر السام علیک یعنی بجای سلام سام میگوید که معنی مرگ است و این از خشت باطن
 و عداوت این اشقیاست بسلیمان پس آن حضرت بطریق خطاب عام می فرماید که در جواب او تو نیز و علیک گویند
 چه گفته است بومی راجع گردد و گوید و علیک السلام متفق علیه و همین مضمون است این حدیث ۱۰۰۰ و عمن انس قال قال
 رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا سلم علیکم اهل الکتاب فقولوا و علیکم متفق علیه و لیکن در حدیث اولی فعل و علیک بصیغه

افراد است و در اینجا فقولوا و علیکم بصیغه جمع است مانند آنکه در روایات و علیک یا علیکم بواو بی و او هر دو آمده و در کلام مولف بواو است
 در روایت موطا علیک است بدون و او و هم چنین روایت دارقطنی علیک بلا و او پس بعضی علما گفته اند مختار آنست که فی او
 گویند تا مشارکت در آنچه گفته اند لازم نیاید و بعضی گفته که باکی نیست بشارکت چه موت مشترک است میان همه و بعضی گفته اند که
 و او در اینجا برای مشارکت نیست بلکه برای استیناف است مراد آنست که و علیکم تا مستحق و صواب آنست که هر دو وجه

جائز است از جهت وقوع روایت هر دو ۱۱۰۰ و عمن عایشه رضی الله عنها قالت استاذن من الیهود و علی النسب
 صلی الله علیه و آله و سلم روایت است از عایشه که اذن طلبیدند برای درون در آمدن گروهی از یهود بر آن حضرت فقالوا
 پس گفتند السام علیکم و گوید با قصد آن اشقیاء را یا ضمیر جمع برای آن بود که این دعای بد بود مرا اهل بیت و آن حضرت را
 نیز شامل گردد اگر چه ضمیر جمع در مقام سلام برای واحد بی این قصد نیز می آید چنانکه معلوم گرد و نقلت پس عایشه میگوید که
 گفتم من برای روایت دعا بر ایشان بل علیکم السام و اللفظ بلکه بر شما باد مرگ و لعنت لعنت را زیاد کرده و برای زجر و تشدید
 و لعنت و غضب بر یهود در قرآن مجید در مواضع متعدد آمده فقال پس گفت آنحضرت یا عایشه ان الله فریق ای عایشه خدا تعالی فریق
 یحب الفرق فی الامر کلده و است میدارد و زمی را و لطف را در همه کار بانی الصراح الفرق زمی ضد عنف و فی القاموس

الفرق اللطف + قلت عایشه میگوید که من آنحضرت را اولم سمع ما قالوا آبا نشیدی تو چه چیز گفتند ایشان یعنی دعا بگردد
 بر تو جای آنست که باینها درستی کنم و سخت گویم و ایشان فرمود طعن مانند قال گفت آن حضرت یا عایشه قد علمت تحقیق گفتم
 و علیکم یعنی بر شما باد سام یا بر شما باد چیزیکه شما مستحق آنید از لعنت و نفرین و فی روایت علیکم و لم یکر الواد و در روایتی علیکم آمده و ذکر
 تکرر و او را در حدیث سابق و در آن تحقیق کرده شد متفق علیه و فی روایتی لبخاری و در روایتی مرخاری را از نخستین آمده که قالت
 گفت عایشه ان الیهود اتوا النبی بدرستی که یهود آمدند پیغمبر را صلی الله علیه و سلم فقالوا پس گفتند السام علیک یعنی بر او

ج

قال گفت آن حضرت در جواب ایشان و علیکم تعالیٰ عایشه السام علیکم و لعنکم الله و غضب علیکم فقال رسول الله
 پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم عایشه را ملامت و آهسته باش یا عایشه علیک بالرفق بر تو باد ز می
 کردن و مطلق نمودن و ایامک و لعنت و لعنش و دور در خود را از درشتی و سخت گفتن و تعدی و تجاوز از حد کردن در سخن
 و بدگفتن و فحش بغض هر چه سخت باشد قبح آن از گناهان و مراد اینجا تعدی بزیادت قبح در قول است قالت گفت عایشه
 اولم تسمع ما قالوا آیا نشنودی تو چه گفتند ایشان قال گفت آن حضرت اولم تسمعی ما قلت آیا تو نشنودی من چه گفتم زودت
 علیهم رو کردم بر ایشان و جواب ایشان گفتم بد آنچه گفتند ایشان و کردند از دعای بدیستجاب لی فیهم پس استجابت
 کرده میشد و مراد قبول کرده می شود دعای من در حق ایشان و استجابت کرده نمیشد و مراد ایشان را
 در حق من و فی روایت مسلم و در روایتی مسلم را این چنین آمده که قال گفت آن حضرت لا تکون فاحشه مباش ای عایشه
 درشت گو و تجاوز نکنده از حد در بدگویی فان الله لا یحب الفحش و الفحشش زیرا که خدای تعالی دوست نیدارد فحش را
 که بی تحلف سر بر زنده و نه فحش را که بزور خود در فحش و بدگویی پندارد + ۱۲۰ و عن اسامة بن زید ان رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم فر مجلس فیہ اخلاط من المسلمین و المشرکین عبدة الاوثان و الیهود و اسامة بن زید رضی الله عنهما روایت
 می کند که آن حضرت گذشت مجلسی که در وی مردم بودند تحت طایفه مشرکین مسلمانان و مشرکان بت پرست و یهود و مسلم علیهم
 پس سلام داد برین مجموع مخلوط از مردم مقصد سلام بر مسلمانان و ازینجا معلوم شد که اگر جماعه در هم نشسته باشند بعضی مستحق سلام
 و بعضی غیر مستحق چنانکه کافران و مبتدعان سلام کنند بران جماعه نسبت سلام بر مستحقان آن و گفته اند که مخیر است که السلام علیکم گوید
 و مسلمانان را مراد دارد یا گوید اسلام علی من اتبع الهدی و همچنین باید در نامه نوشتن بابل کتاب متفق علیه اگر گویند که قول و
 عبدة الاوثان اگر بیان مشرکان افتاد صحیح است اما یهود و از جمله مشرکان نیستند پس در تحت وی داخل نباشند و بیان کردن که
 بان واقع نشود و جواب مراد به مشرکان تواند که کافران باشند چنانکه در کریمه ان الله لا یفران لشرک به گفته اند یا قول وی و الیهود
 عطف بر المشرکین باشند بر عبدة الاوثان و مشرکان را بیان بر عبدة الاوثان از جهت آن کرد که مشرکان عرب همه بت پرست و
 مشرک در عبادت بوده اند + ۱۲۰ و عن ابی سعید الخدری عن النبی صلی الله علیه و سلم قال ایکم و اهلکوس بالطرفات
 بر سبزی از نشستن در راهها طرقات یعنی طوارق گفتند یا رسول الله ما لنا من مجالسنا بد نیست ما را از مجلسها ما
 در راهها چاره و جدائی یعنی ایستاده ما را می بایستست نیت فیها حرف و حکایت میگویم ما در مجالس قال فرمود آن حضرت فاذا
 ایتمم الالجلس پس چون ابی آید از همه کارها و نیکیند که مجلس را بفتح لام کند افعال الکرامی و کذلک فی شرح ابن الملک یعنی نشستن
 و در نسخه میر جمال الدین حدیث بکسر لام تصحیح کرده اند یعنی اگر بازشی آید از نشستن در راهها و البته می نشینند فاعطوا الطريق حصه پس
 بدیدید راه را و راهی وی قالوا و ما حق الطريق گفتند چه چیز است حق طریق یا رسول الله قال فرمود حق الطريق غرض البصر حق طریق یعنی
 حق نشستن در طریق پوشیدن چشم است از نظر افکندن بسوی محارم و کف الاوی و دور کردن و کیسوا افکندن آنچه آید از کف درینجا گذرگاه

از سنگ و خار و پلیدی آورد و السلام و باز اودن جواب سلام مردم غالباً رسول سلام گفت نه سلام زیرا که سنت آنست که باشی سلام کند بر قاعد و چنانکه گذشت و السلام بالمؤمن و النبي عن المنکر و دیگر امر کردن مردم را بعرفت یعنی بیشتر شروع که شناخته شده است در شرح

حسن دی و باز دشمن از منکر یعنی نامشروع که شناخته شده است در شرح حسن وی متفق علیه ۱۲ + و عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه و سلم فی هذه القصة و روایت از ابی هریره از آنحضرت درین قصه که صحابه را از نشستن در راهها منع کرده آنها

ممنوع نشدند پس فرمود اگر شما بازمی آئید از آن بجهت طریق راحی دی و بیان کرد حق طریق و در آخر فرمود و ارشاد بسبیل دیگر حق طریق راه نمودن است مردم را که نمیدانند که بجای میرود و راه روایت کرد این لفظ را ابوداؤد و عقیب حدیث انجدری بعد از حدیث ابوعبید

مذری که این چنین ذکر کرده شده ۱۵ + و عن عمر رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و سلم فی هذه القصة و از امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه از آن حضرت در همین قصه مذکوره این چنین آمده است که قال گفت آن حضرت و غیثوا الملهوف و فریادرسی کردن مظلوم مضطر را

که فریاد میکند و حسرت می خورد و بر حال خود و تهمة و الضلال و راه نمودن گمراه را و ارشاد بسبیل عام ترست از راه نمودن گمراه روا ابوداؤد و عقیب حدیث ابی هریره که این روایت کرد این کلمات را ابوداؤد و بعد از حدیث ابی هریره همچنین که ذکر کردیم و لم اجد

فی ایصحیحین و نبی یا جم من این دو حدیث را در صحیحین و حال آنکه در مصابیح و فصل اول ذکر کرد و فصل الثانی ۱۹ + و عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم للمسلم علی السلم است بالمعروف و المسلمان را بر مسلمانان شش خصلت و شش حق است لتبس

و مقرون بعرف یسلم علیه اذ القیه و یجیبه اذ اوعاه و یشمته اذ اعطس و یعوده اذ امض و یتبع جنازة اذ مات ان شش حق است که سلام کند بر وی چون ملاقات کند او را و اجابت کند او را چون بخواند بطعام و یرحمک الله گوید چون عطسه زند و بر پرسد چون بخار گردد

و در پی جنازه او رود چون ببرد و چون در پی جنازه رفتن بعد از نماز جنازه است گوید یا نماز جنازه نیز مذکور است یا گویم نماز فرض است آنرا البته باید کرد اگر چه بسبیل کفایت است مقصود اینجا بیان سنن و آداب است که زیادت است در رعایت حقوق مسلم و حجب

بما یحب لنفسه و دوست دارد و مسلم را چیز بیکه دوست میدارد و فرمود از غیر دنیا و آخرت رواه الترمذی و الدارمی ۲۰ + و عن عمران بن حصین ان رجلاً جارا لابی النبی صلی الله علیه و آله و سلم فقال روایت است از عمران بن حصین صحابی مشهور که مردی آمد نزد آن حضرت

پس گفت السلام علیکم فرد علیه پس رد کرد بروی سلام وی را و جواب سلام او گفت بهمان لفظ که او گفته یعنی گفت علیکم السلام ثم جلس پس نشست آن مرد فقال انبی پس گفت پذیر خد صلی الله علیه و سلم عشر یعنی شصت شده نوشته شد مرا این مرد را ده حسنة

بخزای سلامی که کرد بگویم من جاربسته فله عشر امثالها ثم جابا آخر فقال پسر آمد مردی دیگر پس گفت السلام علیکم و رحمة الله زیادت و رحمة الله فرد علیه پس آن حضرت جواب سلام او گفت بهمین لفظ جلس پس نشست آن مرد فقال عشر و نیک گفت آن حضرت

ثابت شد مرا و اینست حسنة زیادت کردن و رحمة الله که آن نیز حسنة است زیرا که بر اصل سلام پس بروی نیز ده حسنة دیگر باشد ثم جابا آخر فقال پسر آمد مردی دیگر پس گفت السلام علیکم و رحمة الله و بر کانه فرد علیه جلس فقال ثلثون پس گفت آن حضرت مرا این

مرد را سی حسنة است زیادت و بر کانه رواه الترمذی و ابوداؤد و این کلام در فعل مسلم بود اما اگر مسلم السلام علیکم گوید و مسلم علیه

در جواب وی و رحمة الله زیاد کند یا مسلم السلام عليك و رحمة الله گفت و مسلم عليه و برکات زیاد کرد و او را نیز همین حکم خواهد بود
 و مضاعفه اجر و بهم چنین حکم و مغفرت است که در حدیث آمده بیاید ۳ و عن معاذ بن انس عن النبي صلى الله عليه و آله وسلم
 بمعناه یعنی روایت کرد معاذ بن انس عنی صحابی که بعد دست در اهل مصر از آن حضرت حدیث معنی حدیث مذکور اگر چه در لفظ
 مختلف اند و زاو و زیاد کرد و معاذ یک مرتبه و دیگر که ثم اتی آخر فقال السلام عليك و رحمة الله و برکات و مغفرت زیادت و مغفرت
 فقال اربعون پس گفت آن حضرت ثابت شد مرا و اهل حسنه در مقابله چارحکه که یکی اهل سلامت و سه دیگر رحمة الله
 و برکات و مغفرت و قال و گفت آنحضرت در بیان مضاعفه ثواب و ترفیع بخصیل آن بکذا لکن الفضائل هم چنین میباشد فضائل
 کثرت و مضاعفت آن یعنی هر که عمل بیشتر فضیلت وی بیشتر و مراد آن نیست و الله اعلم که اگر در مغفرت چیزی ببقرا یا به
 فضیلت آن بیشتر است زیرا که زیاد بر آن و سنت نیامده است رواه ابو داود و فائده گفته اند که افضل سلام است که
 گوید اسلام عليك و رحمة الله و برکات و بضمیر جمع گوید اگر چه مسلم عليه یکی باشد و محیب نیز بضمیر جمع گوید و عليك بواو ادنی سلام اسلام
 عليك است اگر السلام عليك یا سلام عليك گوید نیز کافی است اما جواب ادنی وی عليك اسلام و عليك السلام است و اگر
 واو حذف کند کفایت است و اتفاق کرده اند بر آنکه اگر در جواب عليك گوید جواب نشود و اگر عليك گوید در نیاید و وجه است که اقالبا
 به عن ابی اسامة قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم ان اولی الناس بالهدی بستی که قریب تر و مخصوص ترین مردم بجهت
 حق عز و علی من بدأ بالسلام کسی است که ابتدا کند بسلام و پیشی نماید در آن و مراد مردمانند که ملاقات کرده اند در راهی بیکدیگر چه
 درین صورت برابرند و حق سلام اما اگر یکی نشسته باشد و دیگری بپس روی وارد کرد و سلام کردن حق وارد دست برت است
 پس اگر وارد سبقت نماید و ابتدا بسلام کند اولی باشد چه ادای حق لازم بر ذمه خود کرد و اگر قاعد ابتدا کند فضیلت او است
 رواه احمد و الترمذی و ابو داود و نقل است از عمر بن الخطاب رضی الله عنه که سه چیز موجب خلوص محبت و صفای مودت برادر
 مسلمان است یکی ابتدا بسلام نزد ملاقات و دیگر خواندن بنامی که دوست دارد و آرزو سوم جای دادن چون در آید در مجلس هون
 جزیران ابی انبی صلی الله علیه و سلم مر علی نسوة روایت است از جریر بن عبد الله بنی که صحابی مشهور است خوش روی و خوش خلق
 که آنحضرت گذشت بر جماعه زنان مسلم علیهن پس سلام کرد و آن حضرت برایشان رواه احمد و گفته اند که این مخصوص است
 بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم از جهت امن از وقوع و رفتن اما غیر وی را نشاید کرد و مکر و ه است که سلام کند مرد بر زن بیگانه
 یا زن سلام کند بر مرد بیگانه مگر عجز باشد و در از منظره فتنه لا یمن علی بن ابی طالب قال بحری عن الجماعه اذا مروا ان سلام احدکم
 گفت علی رضی الله کفایت میکند از جماعه چون بگذرد که سلام کند یکی از آنها و بحری عن ابی جلاس ان یروا احدکم و کفایت
 میکند از نشسته گان که جواب سلام گوید یکی از ایشان و حکم تلافی نیز چنین خواهد بود حاصل آنکه سفیث سلام و فضیث جواب
 آن بر سبیل کفایت است اگر از جماعه یکی سلام کند یا یکی جواب گوید از همه ساقط گردد و اما اگر هر یکی کند افضل باشد رواه ابی
 فی شعب الایمان مرفوعاً روایت کرد این حدیث را بیعتی بطریق رفع یعنی قول آنحضرت است صلی الله علیه و سلم نه قول علی رضی

در وی ابو داؤد و قال در روایت کرد ابو داؤد و گفت رفقه الحسن بن علی بن فرخ کرد او را حسن بن علی و چون شیخ ابو داؤد و این حسن بن شیخ ابو داؤد دست حاصل آنکه یعنی این حدیث را مرفوع آورد و ابو داؤد و از طریق حسن بن علی که یکی از شیوخ اوست مرفوع

روایت کرده و از طریق دیگر موقوف ۷۰ و عن عمرو بن شیب من ابیه عن جده ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لیس منا

من تشبه بغيرنا نیست از ما کسیکه مشابها سازد خود را بغير ما پس ازان بیان کرد تشبیه بغير ما و نهی کرد ازان بقول خود لا تشبهوا بالیهود

ولا بالنصارى تشبیه نکنید به یهود و نصاری فان تسلیم الیهود و الاشارة بالاصابع زیرا که سلام کردن یهود اشارت کردن است

بانگشمان و تسلیم النصارى الاشارة بالاکت و سلام کردن نصاری اشارت کردن است بکنهای دست رواه الترمذی و قال

اسناد و ضعیف ۷۱ و عن ابی هريرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا مضی احدکم اغاه فلیسلم علیه فیه و ان حضرت چون پیش

آید یکی از شما را و خود را باید که سلام کند بر وی فان حالت منها شجرة او جدار او و غیره تشبیه علیه پس اگر عامل گردد میان

دو کس بعد از آنکه سلام بر یکدیگر کرده اند درختی یا دیواری یا سنگی یا پستویی آید یکی از ان دو مرد دیگر را باید که سلام کند بر او

درین ملاقات نیز یعنی باین مقدار مقلد و مناصلت سلام مستحب بود چه بای زیاد و برین و درین کمال مبالغه است در حد و تجاوز

بر استحباب سلام و رعایت این ادب رواه ابو داؤد و ۷۲ و عن قتادة تابعی مشهور است حافظ اعمی که هر چه شنید یادداشت

قال قال النبی صلی الله علیه وسلم گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم اذا دخلتم بیتا فسلوا علی اهله چون در آئید خانه را پس سلام کنید

بر اهل خانه و اذا خرجتم فاودعوا اهلک سلام و چون بیرون آئید و دعیت ننیدند و اهل خانه سلام را یعنی چون سلام کردید

وقت بیرون آمدن گویا که ودعیت نهادید خیر و برکت آزان و ایشان و باز میگردد آزان در آخرت چنانچه کسی ودعیتی نزد کسی

نهاد و باشد طلبی گفته تار جوع کنید ایشان و باز گیرید ودعیت خود را چنانچه و داع گرفته میشود و درین تقابل است سلامت

و مساوت مره بعد از خیر انتمی و رواه ابی هريرة فی شعب الایمان مسلا ۷۳ و عن اسان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال

یا نبی اذا دخلت علی اهلک فسلم ای سپر کن من چون در آئی بر اهل و عیال خود پس سلام کن بر ایشان کیون بر که علیک و علی اهلک

میباشد سلام سبب وجود برکت و زیادت در خیرات بر تو و بر اهل خانه تو رواه الترمذی و آمده است که چون در خانه در آید سلام کند

بر اهل خانه و اگر کسی در خانه نباشد بگوید السلام علینا و علی عیالنا و السلام الصالحین تا بر ملائکه که آنجا باشند سلام ببرد ۷۴ و عن جابر

قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم السلام قبل الکلام یعنی اول باید که سلام کند بعد از ان کلام و پیش از سلام ابتدا بکلام از

خوب نیست رواه الترمذی و قال هذا حدیث مشکر ۷۵ و عن عمران بن حصین قال کتانی اجماله تقول گفت بودیم ما در ایام

جاهلیت که میگفتیم و دعایمیکر ویم باین لفظ و تحت العم المدیک حینا انعم اینها از نعمت است یعنی زری و نمازگی و نگوئی و این

عبارت محتمل و معنی است یکی آنکه باین سببیت باشد یعنی تازه در کوشن کرد و اند خدای تعالی بسبب تو چشم را یعنی چشم دوستان ترا

که کنایت از طیب عیش و رفاهیت حال مخاطب است که بکلام دوستان باشد و ایشان بدین وی خوش شوند دیگر آنکه حرف با

زنده بود یعنی تازه و خرم در کوشن کرد و اند ترا خدا تعالی یعنی بدین آنچه دوست میداری و میخواهی از محوبات و عبادات و غیره

و در نماز و خوش بکوش صباح یعنی خوش با و صباح تو یا خوش بکوش تو در وقت صباح این نیز کنایت از طیب عیش
و فراغ وقت است و تخصیص بوقت صباح بدان جهت است که اغلب آنچه واقع میشود از غارت و بکاره در وقت صباح می آید
و لغوا نعم در اول بلفظ صافی است و در ثانی بلفظ امر از تمام ممالکان الاسلام یعنی آن ملک پس هر گاه که پیدا شد اسلام نمی کرد و شیخ
ما از آن کلمات رواه ابو داود و بدانکه هر قوم با همیتها بود نسبت ملک و خطای خود مثل همین و دیگر که ذکر کرده شد و در عرب بود و در حبش
می گفتند زبیر هزار سال و نیست که گفته شده است و معنی احتمالات بعد معنی تحیات و تعظیبات همه ثابت است مر خدا را جز وی نمی آرد
و لهذا جمع کرده شد احتمالات تا شامل گردد و در ۱۳۰۰ و عن غالب قال انما جلوس بیاب الحسن البصری غالب بن قطن بصری نسائی
گفت ثقه است احمد گفت ثقه ثقه است بنا کید و می گفت حدود صحاح است روایت کرده است از حسن بصری و سعید بن جبیر و
روایت کرده است از وی شعبه و عمری گفت که ما هر آینه نشسته بودیم بر در حسن بصری او جبار بر جل فقال ناگهان آمد مردی پس گفت
حدیثی ابی عن جدی حدیث کرد مرا پدر من از جد من قال گفت جد من یعنی ابی ابی رسول الله و زاد مرا پدر من یعنی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
فقال پس گفت پدر من آیه فاقوله السلام یا زود آن حضرت پس بخوانان او را سلام قال گفت بعد من فاقیته پس آدم من آن حضرت در
ابی یزید السلام پس گفتیم با حضرت پدر من بخوانا نتر اسلام را فقال پس گفت آن حضرت علیک و علی ایک السلام بر تو
و بر پدر تو سلام رواه ابو داود و اینها معلوم شد که سنت نیست که چون یکی سلام دیگری را برساند جواب سلام بر آنکه می رساند سلام بر آنکه
از جانب وی می رسد باید گفت باین چهارت که علیک و علی فلان السلام ۱۱۴ و عن ابن العلاء الحضری ان العلاء بن الحضری
نسخ اینها مختلف واقع شده در بعضی نسخ اینچنین که نوشته شد و در بعضی و عن ابی العلاء الحضری ان العلاء بن الحضری در بعضی
ابن العلاء الحضری ان العلاء بن الحضری در تقریب گفته است علاء بن الحضری حلیف بنی امیه بود صحابی بزرگ عامل گردید بر بصر
مر آن حضرت را و ابی بکر و عمر را و ابن العلاء بن الحضری مقبول است از طبقه ثانی و گمان می برم که نام او عبد الله است گمان بود
علاء بن حضری عامل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و کان اذ اکتب الیه و بود چون می نوشت نامه بجانب آن حضرت بدین
آیه امیکر دینا خود هم چنین می نوشت من العلاء بن الحضری الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم السلام علیکم ورحمة الله و آله
ابوداود و آن حضرت نیز چنین می نوشت من محمد رسول الله الی فلان پس از آن سلام می نوشت بروی آن شخص اگر رسول
بودی و الا علی العموم می نوشت سلام علی من اشیع الیهی چنانچه هر قلم نوشت آوردن این حدیث و در غیاب باعتبار بودن
اوست مقدمه سلام چنانچه تصور کردیم و همچنین در حدیث دیگر که متصل این آورد در احوال کنایت باعتبار تعلق آنست سلام
که گاهی کنایت نیز کرده میشود و همچنین است عادت مولف رحمه الله علیه که در آخر فصل احادیث بسیار در آنچه متعلق و مناسب
بمقام است و عن جابر بن انس صلی الله علیه و آله که سلم قال اذ اکتب احدکم کتابا فلیسیر به چون بنویسد یکی از شما را پس باید که
خاک افشانده بودی یا بر او آنست که بر خاک نهد از او را فانه اشح احبته زیرا که این تریب پیروزی آرنده و بر آرنده زست مر حاجت
و این نجاست است که در علم شایع بآن میگویند آرنده و جز بنور نبوت آرنه استوان و است و بعضی از ارباب معرفت در توجیه معنی ثانی

گفته اند که انداختن نامه بر خاک برای استغفار است از نظر اعتبار و اعتماد بر حق عز و علاست در ایصال آن مقصود و بعضی گفته اند
 مراد به ترتیب بیان است در توضع کردن و خاکساری نمودن در خطاب بکتوب الیه و برین وجه ضمیر فلتر بر راجع باشد که باشد و
 احتمال دارد که کتاب نیز باشد و هر دو معنی اول شصین است که بکتاب است و دو معنی اول مناسب ترست بلفظ و صراح گفته از آن
 و ترتیب خاک آلوده کردن و خاک بر انداختن بر چیزی و در بعضی روایات آمده است بوالکتاب فانه آنچه المراد در قاموس گفته است
 و ترتیب برینست بروی تراب و در نهایت گفته است از اب خاک بر تختن بر نامه رواه الترمذی و قال به حدیث منکر ۱۹۰ و عن زید بن ثابت

قال دخلت علی النبی گفت در آمدم بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم و بین بدیه کاتب و زو آن حضرت کاتبی نشسته بود و سمعته یقول
 پس شنیدم آن حضرت را میگفت بان کاتب ضعیف القلم علی اذنک بنه قلم را بر گوش خود در روایتی علی اذتیک بلفظ تشبیه فانه اذکر لای
 زیرا که نهادن قلم بر گوش یاد دهنده تر است مرعایت کار را یعنی انشاء عبارت را برای بیان مقاصد و مطالب این بحالیت
 که سر آن شایع دانند و طبعی گفته که قلم حکم زبان دارد چنانکه گفته اند اعلم احد اللسانین و زبان ترجمان دل است و نهادن زبان
 بر گوش که محل استماع است موجب قرب بقلب است تا بشنود آنچه اراده میکند از عبارات و فنون کلام و این کلام تشبیه است و نکته است

نحویانه که بیان مناسبت میکند و الله اعلم رواه الترمذی و قال به حدیث غریب و فی اسناد ضعیف حدیث غریب در اصطلاح
 مشهور آنست که از یکی یکی آمد و باشد و این منافات ندارد بصحت چنانکه در مجلس معلوم شده و وللهذا گفت و فی اسناد ضعیف

و زو بعضی غریب یعنی شاذ است که حدیث است برخلاف ثقه ۱۹۰ و عنده قال امرنی رسول الله و هم از زید بن ثابت آمده که
 امر کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ان القلم اسیرانیة با موذن گفت سر بانی که زبان تورات است و یهود و از امیه هستند و
 می نوشتند و فی روایتی امرنی ان القلم کتاب یهود و در روایتی آمده است که زید بن ثابت گفت آن حضرت امر کرد مرا تا موذن خط

و کتابت یهود و قال گفت آن حضرت انی ما من یهود علی کتاب من این سیم از یهود بر کتاب یعنی حیرسم که اگر بفرمایم یهودی را
 که بنویسد از جانب من نامه بسوی یهود کم و بیش بنویسد و حیرسم نامه اگر از جانب یهود بیاید من و آنرا یهودی بخواند زیادت و نقصان

کند قال زید بن ثابت فمارنی لصف تهرتخی قلمت پس نگذشت بر من نیم ماهی تا آنکه آموختم من زبان یهود و خط ایشان را
 چنان اذکتب الی یهود و کتبت پس بود آن حضرت یا بودشان و حال برین وجه که چون می نوشت نامه بجانب یهود من میختم

و اذکتبوا الیه قرأت که کتابهم چون می نوشتند یهود بجانب آن حضرت من میخواندم برای آن حضرت نامه ایشان را رواه الترمذی
 ۱۹۰ عن ابی هریره عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال اذا انتی احدکم الی مجلس فلیسلم چون بیاید و بسد یکی از شما مجلسی بیاید

سلام کند فان بدله ان یجلس علی مجلس پس اگر قرار گیرد برای او و خودش آید او را که بنشیند باید که بنشیند قلم اذ قام فلیسلم پس هر دو
 که برخیزد و برود باید که سلام کند یعنی در هر دو حال در آمدن در مجلس و بر آمدن از آن سلام کردن سنت است فلیسلم کلا و

بالحق من الآخرة زیرا که نسبت تسلیمه اولی یا مرقه اولی سزاوارتر و لائق تر از تسلیمه اخیره یا مرقه اخیره است و همانا که سلام در هر مرتبه است
 جواب سلام نیز واجب باشد رواه الترمذی و ابوداود ۱۹۰ و عن ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لاخیری علی بن ابی طالب

و آنرا که نه نفع کند و نه ضرر میگوید فلان نه چنان دارد نه شمال خامس آنکه بیرون اطلاق میکنند بر قدرت نعمت پس بر تقدیر اراده قدرت
 عبارتست از خلق بهی و ایمان و ضلالت و کفر بر تقدیر اراده نعمت عبارتست از منم و الطاف بر اهل هدایت و قهر و شدت
 بر اهل ضلالت و همه عدل و حکمت است زیرا که وی عزیز و غالب است تصرف میکند در ملک خود و علم و حکیم است میداند چیزی را
 که اطلاع نیست بر آن غیر او را چنانکه در آیت کریمه فرمود و فضل من یشاء و یشاء من یشاء و هو العزیز الحکیم ثم بسطها پس ترکشاد
 پروردگار تعالی دست بر است را فاذا تمها آدم و ذریه پس ناگاه در دست است آدم و اولاد او است فقال پس گفت آدم است
 رب ما هو الای بروردگار من چه چیزند و چه پس اند اینها که در دست تو اند قال هو الای بروردگار من گفت پروردگار تو اینها
 فاذا اکل انسان مکتوب عمر بن عینیة پس ناگاه بر آدمی نوشته شد بهشت مدت عمر وی میان دو چشم دی فاذا تمیم رجل اضواء هم پس
 ناگاه میان این آدمیان مردیست روشن ترین ایشان او من اضواء هم یا از جمله روشن ترین مردم شک را وی است یعنی
 در میان ایشان جماعه بودند روشن ترین از دیگران و این یکم از جمله ایشان بود قال یارب من هذا گفت آدم ای پروردگار
 کیست این مرد قال هذا انک داود گفت پروردگار این چیست که داود نام دارد برین تقدیر اشکال ندارد و اما در روایت
 اولی که افاده میکند که این مرد روشن ترین همه مردم بود اشکال است که این مستلزم فضیلت داود است بر سایر انبیاء و اب
 ازین سخن آنست که حق سبحانه و تعالی گردانید داود را بر آدم علیه اسلام نبوی از امتیاز و ظهور و نور نیست تا بحث شود بر سوال
 از حال وی و مرتب گردید بران آنچه شتر است از قصه عمر و حج و نسبت مراد با بصویت زیادت در جمیع صفات کمال پس شاید که
 در صورت داود نوعی از صفت نورانیت در آن عالم باشد یا درین عالم نیز که بوی ممتاز باشد از غیر آن میگرد و هر یک از انبیاء مخصوص اند
 بصفتی و ممتاز بوجهی و لازم نمی آید ازین فضل بر سایر انبیاء و نیز لازم نیست که باعث بر سوال از حال داود در روایت او ممتاز از کل بود
 بلکه تواند که نظر بر وی اولاً اتفاق افتاده و باعث بر سوال گشته باشد و این معنی از لفظ حدیث بطریق دیگر که در اول کتاب در باب ایمان
 بقدر روایت کرده مفهوم میگردد و زیرا که لفظ در اینجا نیست که گردانید خدای تعالی میان دو چشم بر آدمی از انجمه در خشیدنی از نور
 پس دیدم وی را از ایشان و خوش آمد او را در خشیدن میان دو چشم آن فافهم و قد کتبت له عمر اربعین سنه و گفت حق سبحانه که تحقیق
 نوشتم مرد او را عمر چهل سال و در بعضی نسخ عمر اربعین سنه آمده قال یارب زدنی عمر گفت آدم ای پروردگار من زیادت کن
 در عمر وی چیزی قال گفت پروردگار تعالی ذلک الذی کتبت له آن همانست که نوشته ام مراد از عمر دیگر نمیشود قال گفت آدم
 ای رب فانی قد جعلت له من عمری سنین استای پروردگار من پس من تحقیق گردیدیم مراد از عمر خود شصت سال قال گفت
 انت و ذلک تو دانی و مطلوب تو که بخشیدی از عمر خود شصت سال یعنی اختیار است اگر بخشی چه مانع است قال گفت آن حضرت
 ثم سکن ارجه پتر ساکن شد آدم بهشت را ما شمار آمد آنقدر که خدا خواسته بود و ثم ابط منها پتر پان اذ انشأ شد آدم از بهشت
 و کان آدم بعد لنفسه و بود آدم که می شمرد برای خود یعنی سالی عمر خود را تا رسید به صد و چهل سال فاما پس آمد آدم را ملک لوط
 فقال له آدم قد جعلت پس گفت بلکه لوط را آدم که تحقیق شتابی کردی قد کتبت لی الف سنه تحقیق نوشته شد بهشت مراد بر سایر

کتاب

قال گفت ملک الموت بنی آری نوشته شد برای تو عمر هزار سال و لکنک جملت لا ینک و او دستین سته و لیکن نوشته شد
 مر سپر خوراکه داود دست از عمر خود شصت سال قید پس انکار کرد و آدم یعنی باین قول که گفت قد عملت قد کتب لی الف سنه و این
 قول صادق است و در ضمن این انکار است نه تصریح که گوید من نه بخشیده ام او را از عمر خود چیزی چه صد و خبر کاوب قصد او صریحا
 از انبیا درست نباشد پس در حکم معارضه باشد که مثل آن از بعضی انبیا صد و ریافته یا گویم که این مجد و انکار بطریق نسبان بود
 بجهت ذریته پس انکار کرد و ذریت وی یعنی مجد و انکار در طبیعت آدمیان از انجا نشست که اول از آدم صادر شد اگر چه از او
 بطریق تعویض نسبان بود و از ایشان صریحا و صمد و ریما بدوسی و نسبان کرد و آدم نهی از قربان شجره را چنانکه خبر داود حق است
 از وی غنسی و لم یجد له عزما فقسیت ذریته پس نسبان کرد و ذریت او و نسبان در طبیعت ایشان از انجا نشست احتمال دارد
 که نسبان در همین قصه مراد باشد چنانکه اشارت کردیم که این قصه مجد بطریق نسبان بود و فافهم قال گفت آنحضرت لمن یوسف
 امر بالکتاب و الشهور پس از آن روز که واقع شد از آدم محمود و نسبان واقع شد امر نبو شستن معاملات و گواهان تا نسبان محمود
 کار گرفته ر و او الترمذی و عن اسماء بنت یزید صحابه انصار بیت قالت گفت اسماء مر علیا رسول الله گذشت بر ما
 بر جامعه زنان پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فی نسوة در عالمیکه نشسته بودیم ما در میان جامعه زنان مسلم علینا پس سلام کرد آن حضرت
 بمانی بر جامعه زنان ر و او ابو داود و ابن ماجه و الدارمی و این مخصوص با آنحضرت است چنانکه در فصل ثانی بر روایت احمد از جریر گذشت
 ۲۳۰ و عن الطفیل بن ابی بن کعب کنیت او ابو بلطن است تابعی عزیر احدیث است و حدیث او در حجاز زمین است توثیق کرده است
 او را ابن سعد روایت میکند از پدر خود و از عمر و ابن عمر و بعضی گفتند اندک ولادت او در زمان سعادت نشان آن حضرت بود
 این کان یاتی ابن عمر روایت میکند که وی می آمد نزد ابن عمر فغید و معه الی السوق پس سیرت در وقت با ما و با ابن عمر بسوا
 بازار قال گفت طفیل فاذا عد و ناوالی السوق پس چون فیشیم ما وقت با ما او می گشتیم گرد بازار لم یزنگذشت عبد الله
 بن عمر علی سقا طبرج هیچ متاع کینه فروشی سقا طبرج یک متاع نهره در وی و فر کشنده آنرا سقا ط و سقطنی گویند و لا علی صاحب حبه
 و نیکذشت بر هیچ بیع کننده و بیع را بیع با کس آن هر دو خوانند و آنرا لا مسکین و نه بر هیچ مسکین و لا علی اعد و نه بر هیچ یکی الا سلم علیه
 لکن آنکه سلام میکرد این عمر بروی گفت کتاب حروف سامعه همچنین مشا هره کرد این فقیر از سید احمد مدنی که از اکابر مدینه بود
 بود و از اولاد سید سمندی صاحب تاریخ مدینه و عادت شرفای مکه معطره چون در موسم حج می آیند همین است که هر دو طرف
 همین ویسار سلام میکنند بر اهل سوق و میگویند که عادت خود کار چون در زمجه برای نمازی بر آید هم این چنین است و الله اعلم قال
 الطفیل محبت عبد الله بن عمر بود گفت طفیل پس آدم نزد عبد الله بن عمر روزی فاستبغنی الی السوق پس همراه خود بر و مرا بجا
 بازار فقلت له ما تصنع فی السوق پس گفت من این عمر را چکار خواهی کرد و تو در بازار که میروی و انت لا تقف علی البیع و تونی ایستی
 بر فروختن و لا اتسال عن السلع و نهی پرسی از متاع که میفر کشند و لا تسوم بها و خریداری نهی کنی متاع را و لا تجلس فی مجالس السوق
 و نهی نشینی در شستگاه و باسی بازار فاجلس بناهنا حدیث پس نشین با ما همین با حرف و حکایت کنیم با یکدیگر قال گفت طفیل

فقال لی پس گفت مرا عبد اللہ بن عمر با ابابطن ای خداوند شکم قال گفت راوی دکان اطفال و ابلین و طفیلین شکم دار یعنی شکم
 بزرگ و نما نغذ و من اجل اسلام نمی رویم ماصبح بازار مگر بجهت سلام کردن بر مردم مسلم علی من یقینا و سلام می کنیم کسی که پیش می
 اوراد و بعضی نسخ یقینا یعنی کسی که پیش آید بار بار و او مالک و اسیب می فی شعب الایمان ۴۰۰ و عن جابر قال اتی رجل یسب
 گفت جابر آمد مردی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فقال الفلان فی ما علی عذق گفت آن مرد فلان کس را و نام شخصی بود در بوستان
 من عذقی سب و بفتح عین و رخت خرما و اما بکسر خرما و انه قد اذانی مکان عذقه و گفت آن مرد بچقیق ایذا کرده است مرا
 و چون عذق آن فلان که بقریب وی وقت دبی وقت درستان می آید فارسل النبی پس فرستاد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 یعنی بسوی کسی را آن نبی عذق که بفروشش بدست من درختان خود را قال لا گفت نیمه و ششم قال حسب لی گفت آنحضرت
 اگر غیر دوش و پس بخشش مرا و ظاهرا بعضی باشند که از فروختن عار داشته باشند یا فروختن را بدست آن حضرت عیب میدهند
 و بعضی بدین را حنی شوند با وجود آن قال لا گفت فی بخشش باز ترغیب کرد آنحضرت اورا بوعده ثواب آخرت قال گفت فبغنیه
 فی الجنة پس عذق کن بوعده عذقی که ترا در بهشت باشد فقال لا پس گفت این چنین هم نمی کنم فقال رسول الله صلی الله علیه
 و آله که کسی را گفت آن حضرت صلعم مارایت الذی هو اجل منک ندیدم کسی را که او بخیل ترست از تو الا الذی یخجل باسلام
 مگر آن کسی که خجل میکند باسلام که وی بخیل ترست از تو که با نکل فعلی قول بجزیل بدست نمی آرد گفته اند که فرمودن آنحضرت مراد را
 بدین معنی است بگویند پس بیا امر و الاغلاط امر چون میگردد و آن شخص مسلمان بود پس لیل قول آنحضرت بعذق فی الجنة و با وجود
 سخالی از سختی حل در کشتی طبع نبود و راه احمد و اسیب می فی شعب الایمان ۴۰۰ و عن عبد الله عن النبی صلی الله علیه و سلم قال الملبأ
 بالسلام برحی من الکبر عبد الله بن مسعود از آنحضرت روایت میکنند که فرمود ابتدا کند باسلام نیز راست از کبر و راه اسیب می
 شعب الایمان فوائد سلام سنت است و جواب سلام فرض و اگر بر قومی در آمد و سلام کرد و واجب است بر ایشان جواب سلام او
 و اگر در همین مجلس بار دوم آمد و سلام کرد و واجب نگردد جواب و لیکن مستحب باشد و سلام و جواب باید که بصیغه جمع باشد اگر چه
 مخاطب یکی بود تا ملائکه که با او نینزد داخل باشند فقیه ابو جعفر از بعضی علما از اصحاب ابی یوسف نقل کرده که چون بازار حنی در آمد
 نمی گفت که السلام علیکم بلکه میگفت سلام الله علیکم نکته آنرا پسیدند از وی گفت تسلیم تحمیه است و اجابت تحیه بحکم نفس قرآن
 فرض و چون ایشان جواب ندهند امر معروف واجب گردد اما سلام الله علیکم دعاست تسلیم نیست اگر جواب ندهند بر ایشان چیزی
 لازم نیاید و برین امر معروف لازم نگردد و ازین جهت سلام الله علیه اختیار کردیم اگر شخصی سلام کرد و کسی شناخت پس
 کا و ظاهر شد استر و او کند سلام او را گوید که باز گفتم سلام خود را از تو بجهت تحقیق وی و بر تالی قرآن سلام نیاید گفت ملازم فرات
 خود را باز ندارد و اگر گفت یعنی گفته اند و جب بگردد جواب سلام و معنی گفته اند جواب او بدست یابد و گوید و بعضی گفته اند
 زبان و دل را مشغول تلاوت و بار و سلام وی القنات نماید و در وقت خطب و اب گوید یا اتفاق و در وقت اذان اقامت
 و در آن حال سخن حکم دارد و اگر قاری جواب گفت قرآن را از سر گیرد و استعاذ و گوید و در حدیث آمده است که یکی جا میبرد و پیشتر آن

و در آن حال سخن حکم دارد و اگر قاری جواب گفت قرآن را از سر گیرد و استعاذ و گوید و در حدیث آمده است که یکی جا میبرد و پیشتر آن

و بر آن حضرت صلی الله علیه و سلم سلام کرد و جواب وی نداد و این حدیث دلالت دارد بر آنکه هر کس که در وقت سلام بنا بر سر و می مشغول و بلا بس باشد او مستحق جواب نبود و هر که شطرنج میبازد نیز همین حکم دارد و در روایتی آمده که سلام گوید تا همین قدر او را از آن لعب باز دارد و دیگر مشغول سازد و اگر بقصد زجر و تادیب بجهت بگوید لا باس بهت بعضی از علما گفته اند که معنی السلام علیکم آنست که الله تعالی مطلع است بر حال شما که در طاعت ایما و معصیت پس این وعظمت و فاسق بود عطا او و اچری بود و الله اعلم و اگر بجهت در آید قومی را که برهنه اند سلام گوید **باب الاستیذان** استیذان طلب اذن نمودن و اذن یعنی علم آید چنانکه گویند اذن باشی علم بر نویسنده یعنی اباحت آید چنانکه گویند اذن له فی باشی اباحت که کنانی انعام است و هر دو معنی اینجا درست آید چه بر که بر در خانه کسی بایستد و استیذان کند میخواهد که بداند که کسی در خانه است یا نه و از وسع دستوری طلبد که در آید و استیذان مستحب است و قرآن مجید بدان ناطق و سنت آنست که جمیع کنند میان سلام استیذان

و صحیح تقدیم سلام است بر استیذان چنانکه در احادیث واقع شده **الفصل الاول ۲۰** عن ابی سعید الخدری قال انما ابو موسی قال ان نمراسل الی ان انیة ابو سعید خدری گفت که آمد ما را ابو موسی اشعری گفت که امیر المؤمنین

کس فرستاد بجانب من تا بیایم او را قاتیت با به سملت تمنا پس آدم من بر روی پس سلام کردم سه بار بقصد استیذان فلم یرد علی پس جواب سلام من بگفت و اذن نداد و فرجیت پس برگشته آدم فقال پس گفت عمر بعد از آن بطریق زجر و اعراض مانعک ان تا اینجا چه چیز منع کرد و از آمدن تو ما را نفلت انی امیت سملت علی بابک تمنا پس گفتم که من آدم

پس سلام کردم ایستاده بر در تو سه بار فلم ترد و اعلی پس جواب سلام من نگفتید شما یعنی تو و اصحاب تو فرجیت پس باز برگشتم و فقال لی رسول الله یقیم گفته است مرا پذیر خدا صلی الله علیه و سلم اذا استاذون احدکم تمنا چون طلب اذن کرد یکی از شما سه بار فلم یؤذن له پس اذن داده نشد و او را ظییر حج پس باید که او باز برگردد و معنی حد استیذان و ایستادن بر در همین قدرت فقال عمر اقم البینه پس گفت عمر بر پاکن گواه بر صحت این حدیث که تو دعوی میکنی که از آن حضرت شنیده ام و یکی دیگر را پیدا کن

که او نیز شنیده باشد این حدیث را پس ابو سعید گفت که ابو موسی نزد من آمد و این قصه با من در میان آورد و گفت ابو سعید خدری که گفت بن ابو موسی تو نیز شنیده این حدیث را از آن حضرت بیا با من نزد عمر و گواهی بده قال ابو سعید گفت ابو سعید گفت

پس ایستادم من با ابی موسی قدسیت الی عمر پس بر فتم من بسوی عمر فشدت له پس گواهی و آدم ابی موسی را گفتم است میگوید وی همچنین فرموده است رسول خدا صلی الله علیه و سلم متفق علیه و این گواه طلبیدن احتیاطی بود از عمر رضی الله عنه تا مردم جرات نکنند و در اطاعت خلفا و امر آنها و نمانند و الاخر واحد مقبول است با اتفاق خصوصاً از امثال ابو موسی اشعری که از

کبار صحابه است **۲۱** و عن عبد الله بن مسعود قال قال لی انبی گفت ابن مسعود مرا گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم از آنک علی ان ترفع الیها ب نشان اذن تو بوی ندادم تو بر من نیست که بیداری تو پرده را که بر در خانه گرفته اند و خانهای آنحضرت صلوات الله علیه بود از خیمه در آن سمع سوادی و نیست که می شنوی سواد مرا و سواد کبیر ترین جمله نهانی گفتن سخن معنی پرده بر بیداری وی یعنی که من است

استیذان

پنهان سخن میگفتم هم می در آئی زیاده برین تر با ذوق حاجت نیست و در این پنهانی گفتن سخن مبالغه است یعنی اگر چه پنهانی با اهل خصوص سخن میگفتند با شرم هم می در آئی چه جای آشکارا حاصل آنست که هر گاه وجود مراد در خانه می شناسی می در آئی دیگر حاجت استینه آن است حتی آنکال تا آنکه منع کنم ترا از در آمدن و این غایت عنایت است که آن حضرت باین مسود و دشت و کمال قرب و محبت است و جناب نبوت گما اواز جمله اهل غایت است هر گاه که نخواهد می در آید و ظاهر است که این در غیر وقت حضور نسا خواهد بود خصوصاً بعد از نزول آیت حجاب رواه سلم ۲۰ و عن جابر قال آیت النبی صلی الله علیه و آله وسلم فی دین کان علی ابی جابر گفت آدمم آنحضرت است در قضیه دین با سبب تقرب دینی که بود بر پدر من و قضیه دین جهان است که پدر جابر که عبد الله الصاری است رضی الله عنه و غزوه احد شبیه شده بود و دینی بر ذمه خود گذشته بود و ایشان آمده اورانگ گرفته بودند و وی بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله استماعت آمده تا از ایشان طلب تخفیفی کند و بجز آن حضرت در مال وی که تر بود بر کتابها بود و آمد حتی که بعد از وفای دین همچنان که بود باقی ماند و چیزی از آن کم نشد درین قضیه میگردد که در آن حضرت آدمم فقطت الباب پس بگو فتم در انتقال پس گفت آن حضرت من ذاکم است اینکه در سیکو بد فعلت انا گفتن من منم فقال پس گفت آن حضرت انا انا کانه اگرها شفق علیها گوید که آن حضرت این کلمه را از جابر ناخوش داشت و سبب که است این کلمه از جابر آن گفته اند که وی از آنکه ابهام نمی کند و افاده تعیین و تشخیص نمی نماید پس بایستی نام با کنیت یا لقب خویش ذکر کردی که افاده تعیین و تشخیص کند اگر چه گاهی بحسب شناخت آن از افاده تعیین نیز میکنند اما آن حضرت کرده داشت و بر جابر انکار کرد و از برای تعلیم بود و تکرار انا در قول آن حضرت برای تاکید و بسبب عرف فتم انکار هم ازین تکرار است و محتمل که انکار از جهت ترک استینه ان بسلام بوده باشد که گفت آن است و بعضی از مقصود گویند که مکروه است که کلمه انا بر زبان آدمی رود که نبی از هستی و انانیت است اما این سخن علی عمومی صحیح نیست بلکه در صورتی که بر وجه بکر و نفسانیت و انانیت بود و الا وقوع آن در احادیث بسیار واقع است چنانکه گذشت که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرموده است که امر در عبادت مریض کرده باشد ابو بکر صدیق رضی الله عنه گفت انا باز فرموده است که امر روز روزه دار بر نماز هم وی رضی الله عنه گفت انا احدیث بلکه از صحابه در مقام تقاضا و اظهار فضل نیز واقع شده بحسب عرض صحیح درین ۲۰ و عن ابی هریره قال دخلت مع رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ابو هریره گفت در آدمم با آن حضرت یعنی در خانه فوجدت انا فی قریح پس بابت آن حضرت شیر در قدحی فقال ابا هریره بابل العنقه پس گفت آن حضرت ای ابو هریره در رس بابل صنفه و دریاب ایشان از افاد میم الی پس بخوان و بیار ایشان از بسوی من فاشتم و دعوتهم پس آدمم ایشان را خواندم ایشان را فاقبلوا پس وی آوردند ایشان بسوی آن حضرت فاستانوا پس استینه ان نوذره فاذا ن لم نس اذن و اذ ان حضرت ایشان را بر آمدن در خانه فدخلوا پس آمدند و همه بجز آن حضرت شیر خوردند و سیر شدند چنانکه در حدیث مذکور است رواه ابی هریره طیسی گفته که ازینجا معلوم میشود که خواندن کسی را و طلبیدن استینه ان را سابقاً نیکو دانند مگر آنکه زمان قریب باشد و این بر تقدیر است که رسول همراه نبود و اگر همراه است حاجت باستینه ان نیست چنانکه در فصل ثانی معلوم گردد و شاید که ابو هریره که اهل صنفه را خوانده همراه ایشان نیاید **الفصل الثانی ۲۰**

الفصل الثانی

و

خدمت وی که گفته قال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم استاذن علیها احب ان تراها و بانه استیذان کن بر آن
آمدن بروی آیادوست میداری که بینی او را برهنه و اگر وضو نگاه بروی در آئی شاید که برهنه باشد قال لاگفت آن مرد دوست
ندارم که منیم او را برهنه قال گفت آن حضرت پس اگر دوست میداری که او را برهنه بینی فاستاذن علیها پس استیذان
کن بروی رواه مالک مرسلار وایت کرد این حدیث را مالک بطریق ارسال زیرا که عطاء بن یسار تابعی است ۲۰ و عن
علی رضی الله عنه قال گفت اسیر المؤمنین علی کان لی من رسول الله بودم از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم دخل باللیل و دخل
بالنهار و در آمدنی شب و در آمدنی روز گفتمت اذا دخلت باللیل پس بودم من چون می در آمدم شب تنمخ لی تنمخ میکرد آن حضرت
برای اذن من پس معلوم شد که علامت اذن شب تنمخ بود و در روایتی آمده است که بودم که چون می در آمدم شب پس اگر تنمخ میکرد
باز بر می گشتم پس تنمخ علامت عدم اذن شد ظاهر در هر وقت بقریه حال علامت اختلاف می پذیرفت و الله اعلم که اقالوا
این را از برای آن گفتم که احتمال دارد درین نیز تنمخ لی را بمنع عمل کنند اما ظاهر در نیست که برای اذن باشد فانهم رواه النسائی
۲۰ و عن جابر بن العنبری صلی الله علیه وسلم قال لا تاذنوا لمن لم یسألکم اذن کنفیه برای در آمدن مگر کسی را که ابتدا نکرده
سلام رواه البیهقی فی شعب الایمان **باب المصافحه و المصافحه** المصافحه و المصافحه دست یکدیگر را گرفتن
و صنف در اصل یعنی عوض یعنی پهناست صنف وجه و صنف سیف عرض آنرا گویند و در مصافحه گفت یکی بعضی گفت دیگری میرسد و صنف
باب تخمهای در را گویند که انی الصراح و مصافحه سنت است نزد ملاقات و باید که هر دو دست بود و آنکه بعضی مردم مصافحه
بعد از نماز میکنند یا بعد از نماز جمعه کنند چیزی نیست و بدعت است از جهت تخصیص وقت اما سنت مصافحه که علی الاطلاق است
باقی است پس بوجهی سنت است و بوجهی دیگر بدعت و بازن جوان مصافحه حرام است و با بزرگ که مشتاقه نبود لا باس است
در روایت کرده اند که ابوبکر صدیق رضی الله عنه در خلافت خود بجا که شیر آنها خورده بود مصافحه میکرد و این زبیر رضی الله عنهما
در کعبه مجوزی را برای بیمار داری خود بکرا میگرفت که پاهای او را زیر میکرد و در سینه او پیش می حبت و اگر همچنین مردی پیر باشد
که از فتنه شهوت این باشد او را مصافحه بازن جوان درست است و مصافحه با مرد خوش شکل درست نباشد و بهر که نظر کردن
حرام است مساس کردن او نیز حرام بلکه حرام مساس سخت تر از نظر است که انی مطالب المؤمنین و در صلوة مسعودی گفته
که چون سلام گوید دست باید داوون که دست داوون سنت است و لیکن گفت برکت باید نماون و سر نشان نشاید گرفتن که بدعت است
و اما مصافحه اگر خوف فتنه نباشد مشروع است خصوصاً نزد قدوم از سفر چنانکه در حدیث جعفر بن ابی طالب بیاید و از ابی حنیفه در
محمد بن اسماعیل که است بوسیدن دست و دهان چشم و مصافحه آمده است و ایشان میگویند که از مصافحه نمی کرده اند چنانکه در فصل اول
از حدیث انس بیاید و آنچه روایت کرده اند پیش از نهی است و آنچه ابونصور یا زبیری و تطبیق احادیث نقل کرده شده است
که آنچه بر وجه شهوت بود مکروه است و آنچه بر وجه برکت است باشد مشروع و گفته اند که خلاف در جای است که برهنه نباشد
اما با شیعیان وجه لا باس به است با جماع و هو الصحیح که انی الکافی و بوسه داوون دست عالم مشروع را با جز دست و بعضی گفته اند

باب المصافحه و المصافحه

مستحب است و آنکه بعد از نماز دست خود را بوسند چیزی نیست و فعل جا بجا است و مکروه است و زمین بوس کردن نزد
 امرای علمای و مشایخ و امام است و فاعل و راضی بدان هر دو آثم اند که انی الکافی و تفتیه ابو بصیر گفته که هر که زمین بوس کند نزد سلطان
 و امیر و پادشاه کند اگر بوسه بخت کند کا فزنگر و دیگر آثم و محکب کبیر باشد و اگر نسبت عبادت کند کا فزنگر و دو همچنین اگر ا
 نیت مستخفتر نگردد و کا فزنگر و نزد اکثر علماء و زمین بوس کردن سبک ترست از خساره و یا جبین بر زمین نهادن کفانی الطیفة
 و اگر بر دست عالم یا سلطان بوسه دهد از جهت علم و عدالت و اعزاز و دین لا باس بهت و اگر بجهت غرض دنیاوی کند
 مکروه است اشکر است و اگر یکی از عالم یا از اهل التماس با پای بوس او کند باید که اجابت نکند و نگذارد که بسبب و در تفتیه گفته
 که لا باس بهت و در بعضی احادیث بوسیدن بعضی از صحابه پای آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم آمده چنانکه در فصل ثانی از حدیث
 و فقه بعد اقیس باید و در بوس کردن اطفال خصمت است اگر چه ولد غیر می باشد و بوسه دادن بر دهن طفل نیست و گفته اند که
 بوس برنج و بوسه یکمی بوسه مودت است و آن بوسه والدین است مراد را بر خساره ثانی بوسه رحمت است و آن بوسه و کد است
 مراد دین را بر سه تالک بوسه شہوت است و آن بوسه زوج رحمت مرز و بر دهن را بر بوسه تحیت است و آن بوسه سگ است
 مرکید گیر را بر دست پنجم بوسه خواهرت برادر را بر چپ و نزد بعضی بوسه دادن مردان یکدیگر را بر دست و روی مکروه است و نزد بعضی
 بوسه دادن ولد صغیر را واجب است و مروی است که آن حضرت صلی الله علیه و سلم بوسه میداد سر قاطی زهر را روی فرمود که میباید
 از روی بوی بهشت و چون قدم می آورد آن حضرت اول بر قاطی در آمد و معانفت میگرد و می بوسید سر او را و الله اعلم

الفصل الاول ۲۰ عن قتادة قال قلت لانس كانت المصانف في اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم فتاوه

از انس پرسیدم آیا بوسه صحابه در باران پیغمبر صلی الله علیه و سلم قال گفت انس نعم آری بود صحابه در صحابه رضی الله عنهم رواه النجا

۲۰ عن ابی هريرة قال قال رسول الله بوس کر و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم الحسن بن علی بن علی رضی الله عنهما و استند

الاقرع بن عباس و بود نزد آن حضرت اقرع بن حانس که صحابی است قدم آورد بر آن حضرت در فتح مکة از وفد بنی تمیم و شش

در جا بیت و استلام فقال الاقرع پس گفت اقرع ان لی عشرة من الولد بدستی که مراده تن اند از فرزندان ما قبلت منتم

احد ابوس محمد و ام و هیچ کس را از ایشان نظر الیه رسول الله پس نیک بنگریت بسوی اقرع پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ثم قال پس

گفت آن حضرت من لا یرحمکم الا یرحمکم سیکم هر بانی و شفقت نوزد با خلق خدا یا بر اولاد رحمت کرده نشود یعنی رحمت بکنند باری تعالی

بروی و ذکر این حدیث در مناب بجهت مناسبت تقبیل است مرعانه را متفق علیه و استند کرده و باشد که ذکر کنیم حدیث ابی هريرة

که در روی این کلمه است انتم کلمع که برای امام حسن فرموده فی باب در باب مناقب اهل بیت ائمه صلی الله علیه و سلم و علیهم السلام

انشاء الله تعالی و ذکر کرده حدیث هم بانی که در مصابیح درین فصل ذکر کرده است فی باب الامان در باب الامان و ان کفای

که بیان مناسب و موافق ترست + **الفصل الثاني ۲۱** عن البراء بن عازب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من مسلمین طمئنا

نیست هیچ دو مسلمان که پیش آید یکدیگر بفرستد تا آن پس صحابه کنند الا عفر لها قبل ان یخبرها فانما امر زید و شود مرا ایشان را

و تقبیل و شمار بهین است که مسافرتی در قدوم از سفر جابریست بی کراهت رواه الترمذی + ۲۵ و عن ابوبن خبیر
بعضی موصوفه فی صحیح بخاری و سکون تخمنا به حدیثی بصری است بعضی گفته اند مجهول است عن رجل من مشرکانه قال قلت لابی ذر
روایت است از یوب از مروی که از عشره منجیات که گفت آن مرد گفت مرا بی ذر رضی الله عنه بل کان رسول الله صلی الله
علیه وسلم یصاحفکم اذا بیتموه آیا بود آنحضرت که مسافرت میکرد و شمار این ملاقات میکردید شما آن حضرت را حال گفت ابو ذر
ماقیته قط الاصل حتی ملاقات نکردم من آنحضرت را هیچ گاه مگر آنکه مسافرت کردم و ملاقات الهی ذات یوم کس ز سواد بسو
من روزی و لم کن فی ابلی و نبودم من در میان اهل خانه خود بجای رفته بودم فلما جئت آنحضرت پس هر گاه که بجا آمدم
خبر داد و شدم که کس آنحضرت بطلب تو آمده بود و قایمه و بهی سیر پس آدم من آن حضرت را دعای آنکه آن حضرت
نشسته بود بر تخت فالتزمی پس مسافرت کردم و ملاقات تک اجد و اجد و پس بود آن مسافرت حیدر و سره ترا از مسافرت
مروم بلاز مسافرت که آنحضرت میکرد و در افاضه و ایصال ذوق و راحت و تکرار اجد و برای تاکید و تقریر است و از نجیب
معلوم کرد که مسافرت در غیر حال قدوم از سفر نیز آمده از برای اظهار محبت و عنایت رواه ابو داود + ۲۰ و عن عکرمه بن ابی
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم حبه گفت عکرمه که گفت آنحضرت در روز آمدن من آنحضرت را برای سعادت اسلام
مرحبا بالراکب المهاجر یواری که هجرت آکورد و حیب مکان فریاد را گویند و این دعاست بخوش آمدن و خوشحال رسیدن
و سیوطی در جمع الجوامع از صعوب بن عبدالله آورده که چون آنحضرت عکرمه بن ابی جهل را دید بسیار و بجانب او رفت
و اعناق کرد و فرمود مرحبا بالراکب المهاجر و عکرمه بن ابی جهل شدید العداوت بودیان حضرت چنانکه پدرش و فارس
مشهور بود بگریختن روز فتح پیوست بهمین نسبت بسوی وی زن وی ام حکیمت امارت که برادرزاده ابو جهل بود
و آورد او را نزد آنحضرت و اسلام آورد و نیکو شد اسلام او و طلب استغفار کرد و از آنحضرت از آنچه گذشته بود مراد
ساقب و فضائل است و ذکر این حدیث در بیابان باعتبار تناسب تر جیب است صحیح رواه الترمذی + ۲۰ و عن
اسید بن خبیر رجل من الانصار روایت از اسید بن خبیر بصیغه تصغیر در هر دو کسم که مروی است از انصار فاضل است
از نقیبه انصار حاکم بن عقبه را و بر او مشاهد دیگر را و بر او میاد آنحضرت میان او و میان زید بن حارثه قال قلت
راوی بنیها هویث القوم در شنای آنکه وی یعنی اسید بن خبیر میگردد با قوم و کان قیه مزاج و بود در یک عادت مزاج
بجسرم لافه کردن و مزاج بضم سین نیز آمده و جیاض حکم در شنای آنکه می خندانید اسید تو مزاج با مزاج قطره العقیبی پس ستمی و
تخلانید او را پیغمبر صلی الله علیه وسلم فی خاصه تنبوه و در کروی بچونی چون وی مزاج میکرد وی خندانید قوم بدان حضرت پس
با وی از خیال ادای کرد و خوش خلقی نمودند و ازینجا معلوم شد که مزاج کردن اگر مروی بخند و شرمی نباشد شنیدن آن
میلاج است و زینجا با وضع از شرم شرف است چون آنحضرت چوب را در خندانید و قال پس گفت آن مرد و اصغر لی
تصاص و مراد یعنی فادگر که در آن مراد بود و اقصا ص کبرم از تو و بخلاص چوب را در خاصه تو چنانکه تو بمن کردی اصبار و اصبار